

جرم‌انگاری بی‌شرمی در سپهر عمومی

چکیده

حتی در جوامعی که رعایت مقولاتی مانند حجاب یا نوع خاصی از پوشش برای مردان یا زنان در شمار دغدغه‌های قانونگذاران نیست، «شرم» همچنان به‌مثابه ارزشی اخلاقی و اجتماعی به‌کلی از نظر دور نیست. حتی در نگاه لیبرال، گونه‌هایی از بی‌شرمی مشمول برخی از اصول جرم‌انگار می‌شوند. در این میان، تعیین حدود و ثغور این مداخله کیفری، با چالش‌هایی جدی در رابطه با نسبت میان آزادی فردی و اخلاق عمومی مواجه است. در این راستا، پژوهش حاضر با تکیه بر روش توصیفی-تحلیلی، به بررسی امکان جرم‌انگاری رفتارهای بی‌شرمانه در سپهر عمومی پرداخته و تلاش می‌کند تا با الهام از آموزه‌های اخلاقی، همراه با رعایت چارچوب‌های حقوق کیفری، مبانی موجهه چنین مداخله‌ای را روشن سازد. پرسش اصلی مقاله این است که بر مبنای چه معیار یا معیارهایی می‌توان رفتارهای بی‌شرمانه در سپهر عمومی را مستوجب واکنش کیفری دانست و حدود این مداخله تا کجاست؟ یافته‌های پژوهش نشانگر آن است که اصل ضرر تنها در چارچوبی محدود می‌تواند مبنای جرم‌انگاری پاره‌ای از رفتارهای بی‌شرمانه در حوزه عمومی باشد، اما بر مبنای اخلاق‌گرایی قانونی شمار بیشتری از رفتارهای بی‌شرمانه را می‌توان جرم‌انگاری نمود؛ هرچند ارائه معیارهایی برای کاربست این اصل به منظور گریز از تورم کیفری ضروری خواهد بود. در عین حال، اصولی همچون اصل آزار نیز می‌توانند در برخی موارد نقش تکمیلی در توجیه جرم‌انگاری این رفتارها ایفا نمایند. مقاله همچنین با مقایسه رویکردهای دو سنت فکری لیبرالیسم و جمهوری خواهی، توضیح می‌دهد که در سنت لیبرالیسم، به دلیل تأکید بر آزادی‌های فردی، ترجیحات شخصی و حریم خصوصی، قلمرو جرم‌انگاری رفتارهای بی‌شرمانه به‌شدت محدود است؛ در حالی که در سنت جمهوری خواهی، با توجه به اهمیت فضیلت‌های مدنی، خیر عمومی و انسجام اجتماعی، امکان مداخله گسترده‌تر دولت در تنظیم رفتارهای عمومی وجود دارد. در نهایت، می‌توان گفت تعیین حدود این مداخله و جرم‌انگاری بی‌شرمی در سپهر عمومی مستلزم برقراری توازن میان احترام به آزادی‌های فردی و پاسداشت ارزش‌های اجتماعی است.

واژگان کلیدی: بی‌شرمی، حوزه عمومی، فضای عمومی، اصول جرم‌انگار، جمهوری خواهی، لیبرالیسم

مقدمه

احساس «شرم»^۱ از زمان حیات آدمی بر زمین، همواره ادراکی فطری و جدایی ناپذیر از زندگی فردی و اجتماعی او به شمار می رفته است. «بی شرمی»^۲ نیز به عنوان مفهومی مرتبط با شرم، حالتی است که در زمان حضور فرد در اجتماع بروز می یابد. حقوق، که از جمله کارکردهای آن، تنظیم روابط اجتماعی است، هم به بی شرمی واکنش نشان داده و هم از شرمسار نمودن بزهکاران در قالب مجازات های تحقیرآمیز استفاده و احیاناً سوءاستفاده نموده است.

باین حال، چالش اصلی آن است که تعریف های متفاوتی که برای شرم و بی شرمی در حوزه فلسفه اخلاق و حقوق کیفری بیان شده است از یک سو باعث ابهام در تعیین مصادیق بی شرمی می شود و از دیگر سو، تشخیص مرزهای مداخله کیفری در این رفتارها را دشوارتر ساخته است. برای مثال، آیا شرم یک احساس فردی است یا جمعی؟ آیا بی شرمی می تواند در خلوت رخ دهد؟ در شرایطی که رفتار بی شرمانه یک شخص می تواند احساسی ناخوشایند برای دیگری ایجاد کند، آیا چنین احساسی برای توجیه مداخله کیفری کافی است؟ این ابهام به ویژه در بستر نظام های حقوقی و مکاتب فلسفی مختلف، که حامی ارزش های متفاوتی اند، پررنگ تر می شود و واکاوی مبانی نظری و حقوقی این موضوع را ضروری می سازد. براین اساس، هدف این پژوهش، بررسی مفهوم بی شرمی و امکان جرم انگاری آن در فضای عمومی از دیدگاه های فلسفی و حقوقی است.

در ادامه، هدف، پاسخ به این پرسش اساسی است که: دلایل توجیه کننده یا نافی جرم انگاری رفتارهای بی شرمانه در فضای عمومی چیست؟ آیا شرم چنان فضیلت و ارزشی است که باید از آن حمایت کیفری شود، و بی شرمی چنان ضدارزشی است که باید جرم انگاری شود؟ در این راستا، پاسخ به پرسش های دیگری نیز با اهمیت خواهد بود. برای مثال اینکه: آیا شرم همیشه مرتبط با وجدان اخلاقی افراد است یا می تواند منشأ بیرونی داشته باشد؟ مصادیق بی شرمی کدام است؟ آیا مصادیق آن در نظام حقوقی دیگر کشورها جرم انگاری شده است؟

از اصلی ترین چالش ها در پاسخ به این پرسش، تنش میان آزادی های فردی و نظم عمومی جامعه در موارد ارتکاب رفتارهای بی شرمانه است. چنانچه حمایت از نظم عمومی و اخلاق اجتماعی همراه با نقض حریم خصوصی و آزادی های افراد باشد، این پرسش مطرح می شود که: هر یک از مکاتب فلسفی کدام ارزش را مقدم می نمایند؟ از این رو، به بررسی مسائلی از جمله ارتباط اصل ضرر و اخلاق گرایی کیفری با بی شرمی نیز پرداخته می شود و تلاش می شود تا موضع نظام های فکری جمهوری خواه و لیبرال نسبت به کاربست این اصول در خلال پاسخ به پرسش های اصلی مشخص شود. همچنین، مثال ها و مصادق هایی چند از بی شرمی در فضای عمومی نیز بررسی خواهند شد.

همسو با پاسخ به پرسش های پیش گفته و واکاوی این اصل، پژوهش حاضر بر آن است تا از رهگذر **کاربست روش شناسی فلسفی** و با نگاهی کلان به بررسی موضوع حاضر بپردازد. از این رو، این تحقیق، با استفاده از مطالعات فلسفی و میان رشته ای و ضمن بهره گیری از مباحث فلسفه اخلاق و فلسفه حقوق کیفری، **می کوشد تا با** رویکردی تحلیلی، به تعریف بی شرمی و امکان سنجی جرم انگاری آن پرداخته شود.

¹ shame

² shamelessness

هرچند آثار متعددی درباره شرم و اصول جرم‌انگاری وجود دارد، اما پژوهش مستقلی در باب امکان جرم‌انگاری بی‌شرمی مبتنی بر این اصول ارائه نشده است. برای مثال، مقاله «شرم و معانی مجازات» اثر چاد فلندرز (Flanders, 2006: 54) و مقاله «کاربرد قضایی و مطلوب مجازات‌های شرم‌آور» اثر دیوید کارپ (Karp, 1998: 294-277)، به بررسی مجازات‌های شرم‌آور و تحلیل آن‌ها پرداخته‌اند، حال آنکه در ارائه تحلیلی از توجیه جرم‌انگاری بی‌شرمی ساکت‌اند. همچنین است مقالاتی همچون «پیدایش شرم» اثر دیوید ولمن (Velleman, 2001: 27-52) که به بررسی مفهوم شرم از منظر فلسفه اخلاق بسنده نموده و به بررسی حقوقی و کیفری این مفهوم نمی‌پردازد.

جهت پاسخ به پرسش‌های پژوهش، با مفهوم‌شناسی شرم و قلمروی عمومی آغاز می‌کنیم. سپس به بررسی اصول جرم‌انگار و ارائه تحلیل نسبت به چگونگی جرم‌انگاری رفتارهای بی‌شرمانه در سپهر عمومی بر مبنای این اصول می‌پردازیم. پس از بررسی این مفاهیم، تلاش می‌شود تا موضوع از نگاه دو سنت لیبرالیسم و جمهوری خواهی تحلیل شود.

۱) مفهوم‌شناسی

۱) بی‌شرمی

«بی‌شرمی» واژه‌ای است مرکب از «بی» و «شرم» و نشان از فقدان و نبود یک وضعیت (یعنی همان شرم) دارد؛ از این رو، و به حکم قاعده «تعرف الاشياء بأضدادها» واکاوی معنای آن، در گرو شناخت حالت متقابل آن، یعنی شرم است. شرم در لغت به معنای خجالت، حیا و آزر آمده و به توصیف دهخدا «حیرت و وحشتی است که در آدمی پیدا شود از آگاه شدن دیگری بر عیب یا نقص او» (لغتنامه دهخدا، شرم). فرهنگ لغت کمبریج نیز در تعریف «بی‌شرمی» آورده است که: فقدان احساس شرم، به‌ویژه نسبت به رفتاری که عموماً غیرقابل قبول تلقی می‌شود. (Cambridge Dictionary, Shamelessness). مفهوم «شرم» در قلمرو حقوق کیفری نیز از دیرباز مورد توجه بوده است و در سالیان اخیر از زوایای مختلفی مورد توجه اندیشمندان حقوقی و علوم جنایی قرار گرفته است.

نخستین ارتباط میان مفاهیم حقوق کیفری و شرم در ساحت مجازات و در ارتباط با اجرای کیفرهای شرمسارکننده بوده است. به عبارت دیگر، اجرای مجازات‌های تحقیرآمیز، شدید و علنی به قصد تمسخر و شرمسارکردن^۱ مجرم در واکنش به پدیده مجرمانه امری رایج و مورد استقبال مردم و حکومت بوده است و در قرون گذشته، شرم از طریق ابزارهایی مانند قاپوق^۲ به افراد تحمیل می‌شده است (Velleman, Op. cit., p. ۴۷). همچنین، به عنوان نمونه‌ای نه‌چندان کهن، می‌توان به تخلیه کردن فضولات انسانی توسط زندانیان در زندان دورهام انگلستان تا سال ۱۹۹۶ اشاره نمود (بیات و لطفعلی‌زاده، ۱۴۰۱: ۸۲). حتی گاه بالابودن درجه شرمسارسازی مجازات همچون شاخصی برای مجازات غیرانسانی به شمار آمده است. (نوبهار، رحیم، ۱۳۸۱: ۳۲۸)

بالین حال، پس از طرح نظریه «شرمسارسازی بازپذیرکننده»^۳ در مقابل «شرمسارسازی طردکننده»^۴ از سوی جان بریث ویت^۵، مفهومی متمایز از «تحقیر» در ادبیات حقوق کیفری در رابطه با **بزه‌کاران** شکل گرفت. بر مبنای این نظریه، جرم‌شناسان به استفاده

^۱ Shaming

^۲ Pillory

^۳ Reintegrative shaming

^۴ Stigmatic shaming

^۵ John Braithwaite

از رویکردهای عدالت ترمیمی همچون میانجیگری و نشست‌های خانوادگی برای شرمسازسازی **بزهکار** از طریق ایجاد مفاهمه میان او و **بزه‌دیده** تاکید می‌نمایند (حاجی ده‌آبادی و کریمی، ۱۴۰۰: ۱۳۱). بر این اساس، تلاش می‌شود بزهکار با درک آسیبی که به بزه‌دیده و جامعه وارد نموده برای اصلاح فردی و جبران خسارت گام بردارد.

در کنار نقش «شرم» در قلمرو نظریات مرتبط با مجازات و جرم‌شناسی، می‌توان از مفهوم «بی‌شرمی» و بررسی امکان جرم‌انگاری رفتارهایی که مصداق آن است نیز سخن گفت. در این راستا، واکاوی مفهوم شرم و بی‌شرمی در متون اخلاقی و حقوقی جهت دستیابی به شناختی درست از این رفتار از اهمیتی به‌سزا برخوردار است.

از جمله نکات سودمند در تحلیل مفهوم شرم، توجّه به داستانی است که در کتاب مقدس در سفر پیدایش آمده است: «و آدم و زنش هر دو برهنه بودند و خجلت [=شرم] نداشتند». ... «و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و به نظر خوشنما و درختی دلپذیر و دانش‌افزا، پس از میوه‌اش گرفته بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد. آنگاه چشمان هر دو ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند. پس برگ‌های انجیر به هم دوخته سترها برای خویشان ساختند.» (کتاب مقدس، بی‌تا: بخش پیدایش ۳).^۱ این مضمون در قرآن مجید نیز به صورتی کلی‌تر ذکر شده است (سوره طه، آیه ۱۲۱).

در منابع مسیحی در تفاسیر ارائه‌شده از این داستان، شرم اغلب به عنوان نوعی «ارزیابی خود از نگاه دیگران» در نظر گرفته می‌شود؛ بر اساس این دیدگاه، فرد هنگامی احساس شرم می‌کند که تصور کند دیگران او را قضاوت می‌کنند. در این رابطه گفته می‌شود که این نگاه «دیگری» می‌تواند خدا باشد که اینک آدم و حوا را در وضعیتی متفاوت از قبل می‌بیند. به علاوه، می‌توان چنین گفت که اگر فرد خود را از زاویه نگاه اجتماعی ببیند، شرم می‌تواند در غیاب دیگران هم رخ دهد (Velleman, Op. cit., p. 47). فیلسوف معاصر، فاینبرگ شرم را به عنوان احساس ناشی از قرار گرفتن در موقعیتی توهین‌آمیز یا تحقیرکننده می‌داند. او تأکید می‌کند که شرم یک واکنش شخصی و درونی است، اما می‌تواند در واکنش به دید دیگران نسبت به بدن، رفتار یا افشای خصوصی‌ترین جنبه‌های فردی به وجود آید (Feinberg, 1987: 18-19). بر این اساس، می‌توان گفت که بی‌شرمی نیز در حقیقت موقعیتی است که در آن فعل یا ترک فعلی رخ داده که باید سبب ایجاد احساس شرم در یک فرد متعارف شود.

۲) قلمرو عمومی به مثابه جایگاه اصلی بی‌شرمی

در سنت غربی، توجّه به مفهوم حوزه عمومی^۲ و تفکیک آن از حوزه خصوصی به یونان باستان بازمی‌گردد. برای مثال، ارسطو اویکوس^۳ (تدبیر منزل) را که حوزه خصوصی محسوب می‌شد، از حوزه عمومی، یعنی اشلسیا^۴ جدا می‌دانست. اندیشمندان مهم‌ترین بستر شکل‌گیری حوزه عمومی در آتن را پیدایش دولت-شهرها^۵ می‌دانند. در این دوران، حوزه عمومی محل گفتگو درباره «خیر عمومی» و «مصالح عمومی» در مقابل منافع شخصی (که جایگاه آن حوزه خصوصی است) بود. علاوه بر این، عدم وجود محرمانگی در حوزه عمومی و بایستگی شفافیت و آشکاربودن امور را نیز می‌توان ویژگی دیگر این حوزه دانست (نوبهار، ۱۳۸۷: ۳۵-۳۶).

۱ اندیشکده اریحا، ترجمه برگرفته از نسخه خطی «کتاب مقدس یعنی عهد عتیق و عهد جدید»: <http://bjes.ir/post/Genesis3>

² Public sphere

³ Oikos

⁴ Ecclesia

⁵ polis

با این حال، تفکیک حوزه عمومی از حوزه خصوصی، امری چندوجهی است که به ویژه در عصر حاضر خاستگاه نظریات متفاوتی شده است؛ علت آن است که دیدگاه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی تأثیرگذار بر این مفهوم، خود نیز دستخوش تغییر و تحولاتی می‌شوند که ارائه مفهوم ثابت و مرزهای روشن از این دو حوزه را دشوارتر می‌سازد.

دو دیدگاه کلی در تفکیک این دو حوزه وجود دارد. مطابق دیدگاه نخست، در قلمرو عمومی، بر خلاف قلمرو خصوصی دولت با نظارت اجتماعی خود حضور دارد و این حوزه، منطقه اقتدار دولت است (کدیور، ۱۳۹۳: ۴۸). در مقابل، دیدگاه دوم بر آن است که حوزه‌های خصوصی، عمومی و دولتی سه حوزه قابل تفکیک از یکدیگرند. با این توضیح که قلمرو خصوصی شامل روابط شخصی و خانوادگی بین افراد است، حوزه عمومی مربوط به قلمرو گفتگو و مفاهیم میان شهروندان با یکدیگر است و حوزه اقتدار دولتی مربوط به قوای دولتی است. البته، در این حالت نیز می‌توان گفت از آنجا که اختیاردار دولت عموم مردم‌اند، قلمرو دولتی نیز به نوعی در قلمرو عمومی جای می‌گیرد (نوبهار، پیشین: ۲۶-۲۷).

عده‌ای برآنند که مفهوم قلمرو عمومی^۱ در دوران مدرن نخست توسط هانا آرنست^۲ مطرح شد. آرنست در کتاب خود با نام «وضع بشر»^۳ که در ۱۹۵۸ منتشر شد، از سپهر عمومی و سپهر خصوصی سخن می‌گوید. او در تبیین حوزه عمومی از مفهومی تحت عنوان «امر مشترک» یاد می‌کند. از دیدگاه آرنست، اصطلاح «عمومی» دو معنا دارد؛ نخست، هر امری که در انتظار عمومی روی دهد و می‌تواند در معرض دید و شنیدن دیگران واقع شود (مفهوم موسع)؛ و دیگری به معنای امر مشترکی است که ما را گرد هم می‌آورد. آرنست از این جهان به «جهان خانوادگی» تعبیر می‌کند و بیان می‌دارد که مردم و اجتماع سیاسی به «خانه‌داری جمعی» یا «تدبیر منزل اجتماعی» می‌پردازند. (آرنست، ۱۳۹۰: ۶۳-۱۰۳؛ به نقل از استوارسنگری، ۱۴۰۳: ۶)

با این حال، تأثیرگذارترین نظریه پرداز حوزه عمومی در دوران مدرن هابرماس^۴ است. او در کتاب «تحول ساختاری فضای عمومی: کاوشی در باب جامعه بورژوازی»^۵، حوزه عمومی را از یک جنبه، موقعیت‌ها و رخدادهایی می‌داند که برخلاف امور خاص منحصر به فرد برای همگان قابل دسترس باشد، و از جنبه دیگر آن را امری می‌داند که در تقابل با اصحاب قدرت است؛ لذا معتقد است حوزه‌های عمومی گوناگون سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و ادبی وجود دارند که همگی آن‌ها با یکدیگر رو به یک حوزه عمومی جهانی دارند. برای مثال، حوزه عمومی ادبی در معنای حاضر، زمانی پدید آمد که ادبیاتی که در خدمت دربار و پادشاه بود، در مقابل آن قرار گرفته و با پیوستن به حوزه عمومی سیاسی به نقد حکومت روی آورد (هابرماس، ۱۳۸۶: ۵۸؛ به نقل از استوارسنگری، همان: ۱۰). در همین راستا، یکی از تعاریف ارائه شده از حوزه عمومی بدین شرح است: «قلمرو ارتباط آزاد و خردمندانه درباره دغدغه‌های عمومی مورد چالش و تبادل آزاد افکار درباره این دغدغه‌ها» (Pinter, 2004: 217). به نقل از: نوبهار، پیشین: ۲۹.

باری مفهوم فضای عمومی از حوزه عمومی متفاوت است؛ هر قدر عبارت حوزه عمومی به قلمروهای فرضی و غیرعینی نظر دارد، فضای عمومی ناظر به امور عینی و مادی و به طور مشخص، مکان است. کتابخانه‌های عمومی، پارک‌ها، مساجد و دیگر مکان‌های مذهبی عمومی، خیابان‌ها و پیاده‌روهای آنها، پایانه‌های مسافری، پارکینگ‌های عمومی و ... جزء فضاهای عمومی است؛ اما رسانه‌های مستقل از دولت شامل رادیو، تلویزیون و انواع وسائل ارتباطی نوپیدا از اجزاء عناصر و مصداق‌های حوزه عمومی است. شرح نسبت میان این دو مقوله و انواع ارتباط و تعاملی که این دو مفهوم و پدیدار با یکدیگر دارند یا باید داشته باشند البته

¹ Public realm

² Hannah Arendt

³ The Human Condition

⁴ Jürgen Habermas

⁵ The Structural Transformation of the Public Sphere: An Inquiry into a Category of Bourgeois Society (1992)

خود به مباحث مفصل و گاه پیچیده نیاز دارد.^۱ در موضوع پژوهش حاضر این نکته با اهمیت است که منظور از سپهر یا حوزه عمومی چنان معنای موسعی است که هم فضای عمومی و هم حوزه عمومی به معنا و مفهومی که هابرماس اراده می‌کند را شامل می‌شود. بنابراین انجام رفتارهای بی‌شرمانه مثلاً در خیابان‌ها و کوچه‌های عمومی همانند رفتار بی‌شرمانه در رسانه‌های عمومی موضوع بحث این نوشتار است؛ هرچند انکار نمی‌توان کرد که نوع بحث از رفتار بی‌شرمانه در هر یک از این دو قلمرو می‌تواند مستلزم داوری‌های اخلاقی و حقوقی متفاوتی باشد.

۲) اصول جرم‌انگار و بی‌شرمی در حوزه عمومی

۱) اصل ضرر

میل^۲، اصل ضرر را بیگانه معیار موجه برای جرم‌انگاری می‌داند. بر اساس این اصل، که با عنوان «اصل عدم ضرر»^۳ نیز از آن یاد شده است دولت و جامعه تنها در صورتی مجاز به مداخله و تحدید آزادی فرد هستند که فرد از رهگذر اعمال خود، مستقیماً موجب اضرار به دیگری گردد. در این چارچوب، مداخلات دولت در عرصه خصوصی فاقد توجیه اخلاقی و حقوقی بوده و تنها آن دسته از کنش‌هایی که متضمن ضرر مستقیم واقعی و قابل احراز به دیگری باشند، قابلیت جرم‌انگاری خواهند داشت.

میل، با تبعیت از آموزه‌های لیبرال، معتقد است که حوزه خصوصی، قلمرو مصون از دخالت‌های قهری حکومت است و افراد باید در انتخاب‌های شخصی خود آزاد باشند، مگر آنکه آزادی آنان، زیانی محسوس و مستقیم به دیگران برساند. بر همین اساس، وی اعمال انسانی را به دو دسته متمایز تقسیم می‌کند: نخست، رفتارهایی که متضمن ضرر مستقیم به دیگری نیستند و به عبارتی صرفاً به خود شخص مربوط می‌شوند و نباید مشمول کنترل کیفری قرار گیرند (اعمال مربوط به خود^۴)؛ و دوم، کنش‌هایی که تأثیر مستقیم و زیان‌بار بر دیگری دارند و در این موارد، دولت می‌تواند مداخله نماید (اعمال مربوط به دیگران^۵). یکی از نکات حائز اهمیت در اندیشه میل آن است که وی در تعیین معیار «ضرر»، تنها و تنها ضررهای ملموس مادی و عینی را مدنظر قرار می‌دهد (میل، ۱۳۸۵: ۴۹؛ به نقل از برهانی و رهبرپور، ۱۳۹۰: ۴۹). به بیان دیگر، به نظر او آسیب‌های معنوی، اخلاقی یا فرهنگی، تا زمانی که متضمن خسارت ملموسی به دیگری نباشند، نمی‌توانند مبنای موجهی برای جرم‌انگاری محسوب شوند.

در خصوص رفتارهای بی‌شرمانه می‌توان گفت که اولاً، چنانچه پاره‌ای از این رفتارها در حوزه خصوصی رخ دهند، اساساً دچار انقلاب معنا می‌شوند. برای مثال اطلاق عنوان رفتار بی‌شرمانه بر رابطه جنسی زن و شوهر در خلوت اساساً امکان‌پذیر نیست؛ ثانیاً، بر مبنای اصل ضرر و با در نظر داشتن دیدگاه لیبرال، هنگامی که رفتارهای بی‌شرمانه در حوزه خصوصی رخ دهند و متضمن آسیب مستقیم به دیگری نباشند قابل جرم‌انگاری نیستند. برای مثال، روابط جنسی چندنفره چنانچه با رضایت افراد رخ دهد و متضمن آسیب‌های مستقیم همچون رفتارهای سادیستی یا ایجاد بیماری‌های جنسی نبوده و در مکان‌های خصوصی رخ دهد مطابق با دیدگاه لیبرال، قابل جرم‌انگاری نخواهد بود.

۱. تنها برای نمونه نکه نوبهار، فاطمه، (۱۳۹۲) از حوزه عمومی تا فضاهای عمومی: بررسی جایگاه فضای عمومی در قوانین جمهوری اسلامی ایران. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه شهید بهشتی

۲ J. S. Mill

۳ No-Harm Principle

۴ Self-Regarding

۵ Other-Regarding

با این حال، اصل ضرر می‌تواند در مواردی از جرم‌انگاری رفتارهای بی‌شرمانه حمایت کند. این زمانی است که رفتار بی‌شرمانه متضمن ایراد زیان مسلم به دیگری گردد. برای مثال، عورت‌نمایی به اطفال حتی در خلوت هم ممکن است **جرم‌انگاری شود؛ زیرا** چنین رفتارهایی منجر به مشکلات جسمی و بلوغ زودرس کودکان می‌گردد و در فرایند رشد ایشان اثرگذار است. ضمناً در ارتباط با این مثال، میل جرم‌انگاری اعمال زیان‌آور را محدود به قلمرو عمومی نمی‌داند، بلکه بر مبنای دیدگاه او اعمال زیان‌آور در قلمرو خصوصی همچون خشونت خانگی نیز قابل جرم‌انگاری است. به علاوه، میل دوران مداخله را ناظر به دوران کودکی و پیش از بلوغ می‌داند و مداخله‌های پدرسالارانه را در دوران پیش از بلوغ **می‌پذیرد**. (نوبهار، ۱۳۸۷: ۳۰۴-۳۰۵).

در نهایت، می‌توان گفت: بر مبنای اصل ضرر، رفتارهای بی‌شرمانه در اصل قابل جرم‌انگاری نیستند، مگر آنکه موجب ایجاد زیان مستقیم به دیگری شوند. در این صورت دایره شمول جرم‌انگاری ممکن است حوزه خصوصی را نیز دربرگیرد. با این وجود، رفتارهای بی‌شرمانه‌ای همچون برقراری رابطه جنسی در ملا عام بر مبنای تعریف مضیق از اصل ضرر، جز در موارد خاص (اگر علیه اطفال رخ دهد، یا اگر موجب انتقال بیماری‌های جنسی بوده یا موجب هر ضرر مستقیم و خارجی دیگری باشد) قابل جرم‌انگاری نیستند. از این رو، به نظر می‌رسد که معیار «ضرر ملموس» میل در مقابل رفتارهای بی‌شرمانه بسیار ناتوان است. در واقع، چالش اصلی اینجاست که فرسایش اخلاق عمومی، ضرری میان مدت است که میل، عامدانه آن را نادیده گرفته و فدای لذت‌هایی به زعم خویش - متعالی‌تر، از جمله آزادی نموده است.

۲) اصل آزار

اگرچه اصل ضرر یکی از اصول اساسی در تحدید حدود مداخلات کیفری محسوب می‌شود، اما به‌تنهایی برای پاسخگویی به اقتضائات نظام کیفری کافی نیست. از این رو، به دلیل وجود پاره‌ای از خلأها در جرم‌انگاری بر مبنای این اصل، دیدگاه میل از سوی اندیشمندان پس از وی مورد بازاندیشی و نقد قرار گرفت. بدین ترتیب، مفهومی موسوم **تر با عنوان** اصل آزار به‌عنوان مکمل اصل ضرر توسط فاینبرگ مطرح شد.

بر مبنای این اصل، معیار مداخله دولت نباید صرفاً بر پایه زیان مادی و **قابل مشاهده باشد**، بلکه هرگاه کنشی منجر به ایجاد ناراحتی شدید، اخلال در نظم اجتماعی یا خدشه به وجدان عمومی گردد، مداخله کیفری در آن توجیه‌پذیر خواهد بود. برای مثال، اگر فرد مبتلا به مازوخیسم، در منظر عمومی به خود آسیب رساند، با صرف مبنا قراردادن اصل ضرر، این رفتار چون ضرر مادی به دیگری وارد نمی‌سازد، نباید مورد مداخله قرار گیرد، اما با مبنا قرار دادن اصل آزار، چنین کنشی، هر چند به زیان مالی یا جانی مستقیم به دیگران نینجامد، به سبب ایجاد رنجش اجتماعی و خدشه به هنجارهای عمومی، می‌تواند در حوزه صلاحیت دولت قرار گیرد (Clarkson, 2005: 262؛ به نقل از برهانی، ۱۳۹۴: ۱۱۰).

یکی از نکات کلیدی در تحلیل امکان جرم‌انگاری رفتارهای بی‌شرمانه بر مبنای اصل آزار، تعریفی است که می‌توان از مفهوم شرم ارائه نمود. چالش اینجاست که آیا می‌توان ایجاد احساس شرم در مواجهه با پدیده‌هایی مانند برهنگی علنی یا اعمال جنسی دیگران در مکان عمومی را به رسمیت شناخت و رفتارهای مذکور را جرم‌انگاری نمود؟ چنانچه شرم را بدان خاطر که باید به‌طور معناداری به وجدان اخلاقی فرد درباره خودش مربوط باشد، صرفاً معطوف به رفتار خود فرد بدانیم (دیدگاهی که مایکل بیلز^۱ از آن

^۱ Michael Bayles

دفاع می‌کند)، اصل آزار نمی‌تواند توجیهی در جرم‌انگاری این رفتارها باشد. براین اساس، اگر کسی از دیدن رفتار نامتعارف دیگری (همچون برهنگی یا فعالیت جنسی دیگران در یک مکان عمومی مانند اتوبوس) احساس شرم کند، این یک واکنش ذهنی نادرست است و نباید مبنای قانون‌گذاری باشد (Feinberg, Op. cit., p. 18).

می‌توان با این دیدگاه مخالفت کرد و استدلال نمود که احساس شرم در برابر برهنگی یا رفتارهای جنسی علنی دیگران، می‌تواند واقعی، غیرقابل‌اجتناب و رنج‌آور باشد؛ امری که فاینبرگ آن را تایید می‌نماید. بدین ترتیب، با تکیه بر تجربه‌های فرهنگی رایج، می‌توان انواعی دیگر از شرم را شناسایی نمود. یکی از این حالات، نوعی واکنش درونی به رفتار بیرونی است (شرم از خود)؛ مثلاً اگر شخصی در اثر برهنگی دیگری، تحریک شود یا توجه جنسی پیدا کند، درحالی‌که این حس را غیرموجه یا نامناسب بداند، دچار شرم می‌شود. در این شرایط می‌توان گفت که بیننده از واکنش خودش به برهنگی دیگری احساس شرم می‌کند؛ این یعنی احساس شرم می‌تواند از درون فرد ناشی شود، حتی اگر علت آن بیرونی (مثل برهنگی دیگران) باشد.

در حالت دیگر، با یک پدیده اجتماعی (شرم نیابتی)^۱ مواجه هستیم: «من برای تو خجالت می‌کشم». یعنی ممکن است شخص برای بی‌شرمی یا وقاحت دیگری دچار شرم شود، بدون اینکه خودش کاری کرده باشد. این حالت، به‌ویژه در فرهنگ‌هایی با تربیت سنتی، بسیار رایج است. اگرچه این احساس گاه غیرمنطقی است، اما چنین شرمی - در صورتی که شدید، فراگیر، و غیرقابل‌اجتناب باشد - می‌تواند با اتکا بر اصل آزار مبنایی برای جرم‌انگاری محدود رفتارهای بی‌شرمانه در فضای عمومی تلقی شود (Ibid., p. 19). باید توجه داشت که میان شرم (که احساسی درونی است) و آزار (که شرط جرم‌انگاری است) تمایز وجود دارد. صرف این که کسی احساس شرم کند، به تنهایی مجوزی برای مداخله حقوقی نیست، مگر اینکه آزار جدی و غیرقابل‌اجتنابی به دیگری وارد شود (Ibid., p. 28). در واقع، بی‌شرمی صرف (مثلاً برهنگی در ساحل) نمی‌تواند به خودی خود جرم باشد، بلکه باید بررسی شود که آیا این رفتار آزار روانی شدید و غیرقابل‌اجتنابی برای دیگران دارد یا نه. در نتیجه، تمامی مصادیق شرم را نمی‌توان به‌سادگی در زمره رفتارهای قابل جرم‌انگاری برشمرد. البته، تأکید می‌شود که عدم جرم‌انگاری این رفتارها هرگز نامطلوب بودن آن‌ها به لحاظ اخلاقی را نفی نمی‌کند.

نکته دیگر توجه به مفهوم عفت^۲ به‌عنوان یکی از ارزش‌های سنتی است که مبنای محدودیت‌های قانونی در رفتارهای جنسی است. عفت جزء ارزش‌هایی است که نمی‌توان صرفاً به خاطر توهین به آن‌ها، افراد را محدود کرد (Ibid., p. 17). علاوه‌براین، قوانین مربوط به «نزاکت عمومی»^۳ نیز باید بر پایه پیشگیری از آزار روانی غیرقابل‌اجتناب باشند، نه صرفاً حفظ سنت‌ها یا سلیقه‌ها (Ibid., p. 59).

در نتیجه، رفتارهای برخلاف عفت عمومی یا آداب (نزاکت) عمومی را نمی‌توان به صرف اینکه برخلاف ارزش‌ها، فضیلت‌ها یا سنت‌ها هستند جرم‌انگاری کرد. به عبارت دیگر، این موارد به‌عنوان ارزش‌های مورد حمایت مستقیم قانون کیفری نیستند، بلکه تنها زمانی قابل جرم‌انگاری‌اند که به ایجاد آزار روحی شدید و غیرقابل‌اجتناب منجر شوند. در واقع، آنچه در شرایط نقض این

¹ Vicarious Shame

² chastity

³ Public Decency

سنت‌ها و فضیلت‌ها اهمیت دارد، نه نفس آن‌ها، بلکه آزار غیرقابل اجتنابی است که در اثر نقض آن‌ها می‌تواند برای دیگری به وجود آید.

۳) پدرسالاری قانونی

جرم‌انگاری رفتارهای بی‌شرمانه بر مبنای پدرسالاری قانونی، از دو منظر قابل بررسی است. نخست آن‌که این رفتارها ممکن است متضمن ایراد آسیب فیزیکی به خود فرد باشند؛ برای مثال، رفتارهایی همچون مازوخیسم جنسی در این رابطه قابل توجه هستند. دیگر آن‌که انجام این اعمال، می‌تواند به حیثیت اجتماعی فرد نیز ضرر بزند. از این منظر، دیدگاه پدرسالاری می‌تواند توجیهی مناسب برای منع انجام چنین رفتارهایی به دست دهد. مورد اخیر، خصوصاً در خوانش پدرسالاری قانونی اخلاق‌گرا^۱ می‌تواند مورد توجه باشد؛ زیرا در این حالت، فرد برخلاف ارزش‌هایی همچون کرامت انسانی خود رفتار کرده است. در این بستر، مداخله قانونی نه برای دفاع از دیگران، بلکه برای حفظ شأن خود فرد از تخریب شخصی او توجیه می‌شود. به بیان دیگر، فرد باید از ارتکاب عملی حفاظت شود که اگرچه ممکن است با رضایت خود او انجام گیرد، اما از نگاه دولت یا جامعه، به مثابه بی‌احترامی به خود یا تن‌زدایی از انسانیت او تفسیر می‌شود.

با این وجود، خوانش پدرسالاری قانونی سودرسان^۲ توجیه چندان مناسبی برای جرم‌انگاری رفتارهای بی‌شرمانه به نظر نمی‌رسد. این خوانش، در کنار جلوگیری از ایراد ضرر به فرد، گاه الزام به انجام بعضی از رفتارها را که باعث سودرسانی به خود شخص مرتکب می‌شود نیز مدنظر قرار می‌دهد (یزدیان جعفری و خردمند، ۱۳۹۴: ۷۰). البته در یک معنای کلی می‌توان گفت که جلوگیری از ایراد ضرر، خود نوعی سودرسانی است، با این حال چنانچه مفهومی فراتر از صرف جلوگیری از ضرر مقصود باشد، به نظر ارتباطی قوی میان این اصل و رفتارهای بی‌شرمانه وجود نخواهد داشت.

چالش اساسی در نظریه پدرسالاری، تعیین حدود مشروع مداخله دولت در آزادی‌های فردی است. اگرچه در مواردی، مداخله دولت برای حمایت از منافع عمومی و جلوگیری از آسیب‌های فردی و اجتماعی موجه به نظر می‌رسد، اما پرسش این است که خط قرمز چنین مداخله‌هایی کجاست؟ آیا دولت مجاز است هر تصمیمی را که برخلاف مصلحت فرد تشخیص می‌دهد، ممنوع سازد؟ اگر چنین باشد، تفاوت میان یک دولت مردم‌سالار و یک نظام اقتدارگرا چیست؟

این پرسش‌ها نشان می‌دهد که نظریه پدرسالاری، با وجود جذابیتی که در ایجاد نظم و ثبات اجتماعی دارد، در معرض چالش‌های عمیق حقوقی و فلسفی قرار دارد. از یک سو، نمی‌توان منکر شد که برخی افراد به‌درستی قادر به تشخیص مصالح خویش نیستند و نیاز به حمایت و هدایت دارند. اما از سوی دیگر، پذیرش بی‌قید و شرط این اصل، می‌تواند به مشروعیت‌بخشی به مداخلات فراقانونی، تحدید فزاینده آزادی‌های فردی و نقض حریم خصوصی افراد بینجامد، امری که با مبانی اساسی حقوق بشر و آزادی‌های مدنی در تعارض خواهد بود. در همین راستا، اندیشمندان متعددی، از جمله آیزایا برلین این اصل را مورد نقد قرار داده‌اند. برلین بر آن است که حکومت‌های پدرسالار، آن‌چنان مردم را به دیده ضعف می‌نگرند که سرانجام آزادسازی ایشان را ممکن ندانسته، و هیچ‌گاه زمینه‌های رشد را برای مردم فراهم نخواهند آورد (برلین، ۱۳۹۸: ۷۹). از این رو، به نظر می‌رسد پذیرش این نظریه، جز در خوانش متعادل آن ممکن نبوده و به نقض گسترده آزادی‌های فردی و حریم خصوصی می‌انجامد. به نظر می‌رسد که دیدگاه‌های اسلامی نیز به رغم تأکیدی که بر مراقبت نسبت به دیگران دارند این اندازه مداخله در قلمرو تصمیم‌گیری‌های شخص را بر نمی‌تابند. به‌ویژه مداخله‌هایی

^۱ Moralistic Legal paternalism

^۲ Benefit-Conferring Legal paternalism

که مایه رشد و شکوفایی شخص نمی‌شود و او را پیوسته نیازمند و وابسته به کمک دیگران می‌نماید مورد تأیید آموزه‌های اسلامی که پیوسته بر رشد و شکوفایی شخصیت انسان تأکید می‌کند نیست.

در نهایت، می‌توان گفت **تکیه بر اصل پدرسالاری قانونی** برای جرم‌انگاری رفتارها، زمانی قابل قبول است که به‌منظور حمایت از افرادی باشد که فاقد توانایی لازم برای تشخیص مصلحت خود هستند، نظیر کودکان یا بیماران روانی. در ارتباط با افراد بالغ نیز پدرسالاری در صورت وجود دو شرط، می‌تواند مبنای جرم‌انگاری پاره‌ای از رفتارها باشد: نخست، ضرورت حفظ نظم عمومی و دیگری، عدم نقض کامل آزادی فردی (نوبهار و نوبهاری طهرانی، ۱۴۰۱: ۳۹۶).

۴) اخلاق‌گرایی قانونی

مطابق این اصل، حفظ ارزش‌های اخلاقی و هنجارهای اجتماعی توجیهی قوی برای جرم‌انگاری است. براین اساس، هر کنشی که در تعارض با اصول اخلاقی، باورهای عمومی و نظم فرهنگی یک جامعه باشد، می‌تواند مستوجب ضمانت اجرای کیفری شود، حتی اگر ضرر مستقیمی به دیگری وارد نسازد. این دیدگاه، اخلاق را در معنای عام آن مورد نظر قرار می‌دهد، به‌گونه‌ای که شامل عقل، آموزه‌های دینی و عرف و سنت‌های اجتماعی می‌شود. (برهانی، پیشین: ۱۱۰).

به باور طرفداران این نظریه، حقوق کیفری صرفاً ابزاری برای جلوگیری از زیان‌های مادی یا حفاظت از افراد در برابر تصمیمات نادرست خویش نیست، بلکه دولت موظف است از طریق جرم‌انگاری پاره‌ای از رفتارها، از ارزش‌های اساسی و بنیادین جامعه نیز دفاع کند. بر همین مبنا، مداخله کیفری درباره رفتارهایی چون روابط نامشروع، قمار، برهنگی در اماکن عمومی و انتشار محتوای موهن و ضدفرهنگی، هرچند هیچ‌گونه آسیبی به دیگران وارد نشود، موجه است؛ زیرا خدشه به اخلاق عمومی، در بلندمدت، سلامت اجتماعی را تهدید خواهد کرد. به‌طور کلی به موجب اصل اخلاق‌گرایی قانونی، اخلاق امر مهمی است و همچون سریشم اجتماعی افراد جامعه را به یکدیگر پیوند می‌دهد. به تعبیری، اخلاق امر مهمی است و به‌آسانی نمی‌توان از نبود یا ضعف آن، غفلت کرد. البته در مورد استفاده از کیفر برای حمایت از اخلاق طیفی از نظریات وجود دارد.

به نظر، اصلی‌ترین مبنای قابل استفاده در حوزه جرم‌انگاری رفتارهای بی‌شرمانه اصل اخلاق‌گرایی است. براین اساس، رفتارهای بی‌شرمانه، که اصولاً رفتارهایی غیراخلاقی‌اند، به این دلیل مهم که می‌توانند برخلاف ارزش‌های اخلاقی جامعه باشند، قابل جرم‌انگاری‌اند. مثال‌هایی از جرم‌انگاری این رفتارها را می‌توان در ممنوعیت نشر آثار مستهجن، هم‌جنس‌گرایی و عورت‌نمایی در قوانین ایران یافت.

به باور دولین^۱، از جمله مدافعان اخلاق‌گرایی، هر جامعه‌ای بر بنیان اصول اخلاقی خاصی استوار است و تضعیف این اصول می‌تواند به فروپاشی و زوال آن جامعه بینجامد. جامعه همچون یک ارگانیسم زنده، نیازمند حفاظت از ارزش‌های اخلاقی خویش است و نمی‌توان با استناد به آزادی‌های فردی، تخریب این ارزش‌ها را مجاز دانست. دولین تأکید می‌کند که مرزهای اخلاقی، مرزهای جامعه‌اند و همان‌گونه که یک دولت حق دارد از مرزهای فیزیکی خود دفاع کند، از نظر اخلاقی نیز موظف است از کیان ارزش‌های بنیادین خویش نیز حفاظت نماید (Hart, 1963: 18-19).

وی استدلال می‌کند که **چنانچه** اصل ضرر را به‌عنوان یگانه معیار جرم‌انگاری بپذیریم، باید بسیاری از اعمالی را که به‌شدت غیراخلاقی‌اند اما به دیگری آسیب مستقیمی نمی‌زنند، مجاز بدانیم. بر این مبنا، اگر جرمی مانند قتل با رضایت مجنی‌علیه یا

^۱ Patrick Baron Devlin

هم‌جنس‌بازی ضرر مستقیمی به دیگری وارد نکند، باید در دایره آزادی‌های فردی قرار گیرد، حال آنکه پذیرش این امر در هیچ جامعه‌ای ممکن نیست (آلتن، ۱۳۹۶: ۳۰۸).

با این وجود، اخلاق‌گرایی می‌تواند زمینه‌ساز مداخله در حریم خصوصی باشد؛ زیرا اخلاق‌گرایی، دفاع از ارزش‌های اخلاقی را نسبت به آزادی‌های فردی برتری می‌دهد؛ از این رو ممکن است حمایت از ارزش‌های اخلاقی مجوزی برای نقض حریم خصوصی قلمداد شود. این امر همان‌گونه که در مبحث مربوط به پدرسالاری اخلاق‌گرا نیز مطرح شد- به نظر می‌رسد که در تعارض با مبانی اساسی حقوق بشر و آزادی‌های مدنی و حتی دیدگاه‌های اسلامی باشد.

در نهایت، مسئله مهم این است که: چگونه می‌توان میان حفظ اخلاق عمومی و حمایت از آزادی‌های فردی تعادل برقرار کرد؟ اگر بپذیریم که دولت باید در حوزه اخلاقیات مداخله کند، باید معیارهای مشخصی برای تعیین حدود این مداخله ارائه شود، تا از تبدیل آن به ابزار سرکوب و کنترل اجتماعی جلوگیری گردد. از سوی دیگر، اگر مداخله دولت در اخلاقیات را کاملاً نفی کنیم، این خطر وجود دارد که ارزش‌های اجتماعی به مرور تضعیف شده و بنیان‌های اخلاقی و فرهنگی جامعه دچار تغییرات شتاب‌زده و غیرقابل کنترل شوند.

البته، دیدگاه اخلاق‌گرایی از سوی اندیشمندانی نظیر هربرت هارت^۱ نیز مورد انتقاد قرار گرفته است. از منظر وی، صرف نقض هنجارهای اخلاقی، به‌خودی‌خود نمی‌تواند مبنای موجهی برای جرم‌انگاری باشد، چرا که معیارهای اخلاقی، امری ثابت و تغییرناپذیر نیستند و در طول زمان دستخوش تحول می‌شوند. علاوه بر این، هارت به تمایز میان آسیب به فرد و آسیب به ارزش‌های اخلاقی اشاره می‌کند. وی معتقد است که حتی اگر یک هنجار اخلاقی نقض شود، این امر لزوماً به فروپاشی جامعه منجر نخواهد شد. از نظر وی، ارزش‌های اخلاقی همواره در حال تغییرند و مداخله دولت در اخلاقیات، نه تنها روند طبیعی تکامل اجتماعی را مختل می‌کند، بلکه ممکن است به تحمیل ارزش‌هایی خاص بر گروه‌های گوناگون جامعه بینجامد، که خود زمینه‌ساز نارضایتی و تضییع حقوق فردی خواهد بود. (بیات و لطفعلی‌زاده، ۱۴۰۱: ۱۶).

این دیدگاه را می‌توان نقد نمود و تأکید کرد که می‌توان پویایی و تغییربرداری در اخلاقیات را پذیرفت، اما اصول اخلاقی ثابت و مقبول نزد همگان نیز وجود دارد. پویایی اخلاقیات دلیل مناسبی برای منع مداخلات کیفری در اخلاقیات نیست؛ زیرا حتی با لحاظ همه نظام‌های اخلاقی موجود از نظریه سودانگاری گرفته تا اخلاق مراقبت، اصول اخلاقی بدیهی و مسلمی وجود دارد که مقبول همگان است.

نقد دیگر هارت بر دولین، مسئله اثبات معیارهای اخلاقی در یک جامعه است. اگر بپذیریم که دولت باید از اخلاق عمومی دفاع کند، این پرسش مطرح می‌شود که چه کسی و بر چه اساسی تعیین می‌کند که چه امری اخلاقی است و چه امری غیراخلاقی؟ آیا این امر به تصمیمات اکثریت جامعه وابسته است، یا باید بر مبنای فلسفی و دینی خاصی استوار باشد؟ هارت تأکید می‌کند که هیچ معیار قطعی و عینی برای سنجش اخلاقیات وجود ندارد و جرم‌انگاری بر مبنای مفاهیم اخلاقی، می‌تواند زمینه‌ساز استبداد قانونی و تحدید آزادی‌های مشروع گردد (بیات و لطفعلی‌زاده، همان: ۱۸). در ارتباط با رفتارهای بی‌شرمانه نیز، خطر بزرگ اخلاق‌گرایی، «استبداد اکثریت» است که می‌تواند به بهانه «بی‌شرمی»، هر نوع تفاوتی رفتاری را سرکوب نماید.

این نقد نیز چندان جدی نیست و برای منع مداخله اخلاق‌گرایانه کافی به نظر نمی‌رسد. زیرا در هر جامعه‌ای اصول و معیارهای اخلاقی‌ای وجود دارد که مورد پذیرش همگان است. در واقع، تأکید بر نوعی اخلاق گفتمانی که محصول و برآیند گفت‌وگوهای

^۱ Herbert Lionel Adolphus Hart

عقلانی در جامعه است، مانع استبداد اخلاقی می‌شود؛ همچنان‌که مردم‌سالاری در دیگر زمینه‌های اجتماعی نیز این نقش را ایفا می‌نماید و مانع استبداد و انسداد می‌شود.

این بحث، همچنان یکی از چالش‌های بنیادین در فلسفه حقوق کیفری است و نظام‌های حقوقی مختلف، پاسخ‌های متفاوتی به آن داده‌اند. در برخی کشورها به پیروی از مبانی فلسفی مغایر با دیدگاه‌های هارت، ملاحظات اخلاقی همچنان نقش پررنگی در جرم‌انگاری دارند. این درحالی‌است که در نظام‌های لیبرال‌تر، مداخله دولت در این حوزه به حداقل رسیده و تنها به مواردی محدود شده که موجب آسیب مستقیم به دیگری شود. البته در دولت‌های مبتنی بر نظام لیبرال-دموکراسی که اخلاقی‌زیستن زمامداران به‌ویژه در قلمرو عمومی شرط زمامداری نیست، دشوار بتوان توسعه اخلاق و اخلاقیات را از وظایف دولت دانست.

۳) رویکرد مکاتب فلسفی به جرم‌انگاری بی‌شرمی در فضای عمومی

۱) دیدگاه لیبرالیسم

در سنت لیبرالیسم، آزادی یک ارزش بنیادین است که بر سایر ارزش‌ها تفوق دارد. در این مکتب فکری اصل بر آزادی است و هر دخالتی از سوی دولت و جامعه در زمینه محدود کردن حق‌ها و آزادی‌های اشخاص، نیازمند دلیلی استوار است. در همین راستا، حوزه عمومی (قلمرو اقتدار دولت) در مکتب لیبرالیسم در مقایسه با سنت جمهوری‌خواهی و مکتب‌های چپ چون مارکسیسم محدودتر و مضیق‌تر است.

این بدان خاطر است که از دیدگاه لیبرال‌ها، حوزه عمومی به دو قسمت قابل تقسیم است؛ نخست، حوزه عمومی دولتی، و دیگری، حوزه عمومی مصون از دخالت دولت. حوزه عمومی در مفهوم اخیر، از حوزه خصوصی نیز جداست، و تنها ناظر به حوزه نظارت اجتماعی صرف است که شهروندان می‌توانند در آن به گفت‌وگو و تصمیم‌گیری در خصوص امور مهم و مشترک‌شان بپردازند (نوبهار، ۱۳۸۷: ۲۷). در این حوزه، شهروندان به دور از فشار دولتی، آزادانه به تصمیم‌گیری در خصوص خیر عمومی و تولید هنجارها و ارزش‌ها می‌پردازند (عباسی، ۱۴۰۲: ۲۱).

از این مبحث، دو نتیجه حاصل می‌گردد. نخست آن‌که قلمرو جرم‌انگاری که در اختیار دولت است، محدود به حوزه عمومی دولتی است. دیگر آن‌که، تقنین و جرم‌انگاری در این حوزه نیز، باید بر مبنای ارزش‌ها و هنجارهای مورد پذیرش در حوزه عمومی غیردولتی صورت پذیرد؛ زیرا تقنین بر خلاف ارزش‌های اجتماعی به‌منزله اعمال اقتدار مضاعف تلقی می‌شود که نه تنها همراهی جامعه را در پی نداشته، بلکه می‌تواند به اعتراض مدنی یا نافرمانی از قوای دولتی بینجامد.

در مجموع، در نگاه لیبرال‌ها، قلمرو اندکی از حوزه عمومی باقی می‌ماند که می‌توان در آن جرم‌انگاری نمود. لیبرال‌هایی چون میل، با تأکید بر اهمیت آزادی، یگانه اصل قابل پذیرش در جرم‌انگاری در حوزه عمومی را اصل ضرر می‌دانند. بر این مبنا رفتارهای بی‌شرمانه به صرف غیراخلاقی بودن، یا جلوگیری از ضرر به خود -آن‌طور که طرفداران اخلاق‌گرایی و پدرسالاری استدلال می‌نمایند- از دیدگاه لیبرال‌ها قابل جرم‌انگاری نیست.

البته تفسیر موسع‌تر از اصل ضرر یا اصل آزار می‌تواند دایره جرم‌انگاری را گسترش دهد. در نتیجه، می‌توان گفت از منظر لیبرالیسم، رفتارهای بی‌شرمانه تنها در صورتی قابل جرم‌انگاری‌اند که اولاً، در حوزه عمومی (شامل فضاهای عمومی) رخ دهند، و ثانیاً متضمن ایجاد ضرر مستقیم و یا آزار روحی شدید به دیگری باشند. علاوه‌براین، اگرچه بی‌شرمی می‌تواند علیه هنجارهای اجتماعی یا اخلاقی یک جامعه تلقی شود، با این حال پذیرش اخلاق جامعه به‌مثابه یک کل در لیبرالیسم مورد قبول واقع نمی‌شود؛

زیرا لیبرال‌ها یگانه ارزش بنیادین را آزادی می‌دانند تا بدین وسیله حقوق فردی و حریم خصوصی‌شان حفظ شده و از مداخله رها باشند (Dagger, 2011: 46).

در نتیجه، لیبرالیسم به‌طور کلی با جرم‌انگاری هرگونه «بی‌شرمی در حوزه عمومی» چندان همراهی نمی‌کند، مگر آنکه این بی‌شرمی موجب آسیب مستقیم به دیگران شود؛ برای مثال، پذیرش جرم‌انگاری هزرنگاری کودکان را -که همواره بدون رضایت حقیقی ایشان رخ می‌دهد- می‌توان نمونه‌ای از امکان جرم‌انگاری بی‌شرمی در حوزه عمومی از دید لیبرالیسم دانست. پیداست که ما ملزم به پیروی از آموزه‌های لیبرالیسم نیستیم. در اندیشه اسلامی، اخلاق در هر حال امر مهمی است که باید در چارچوبی معقول مورد حمایت جامعه و دولت قرار گیرد؛ البته با تأکید بر اینکه مداخله کیفری یگانه راه کمک به توسعه اخلاق نیست.

۲) دیدگاه جمهوری‌خواهی

مکتب فکری جمهوری‌خواهی دارای وجوه تمایز جدی با مفهومی از جمهوری‌خواهی سیاسی است که امروزه در عرصه عمل شاهد آن هستیم. آنچه بر مبنای سنت فکری جمهوری‌خواهی اهمیت دارد عبارت است از: حکومت به عنوان امر عمومی^۱، تأکید بر خیر عمومی^۲، تأکید بر سرشت مدنی انسان، تأکید بر فضیلت‌های مدنی^۳ و آزادی از سلطه^۴ (Pettit, 1997: 80; Dagger, 2011b: 708). بر این اساس، در حوزه حقوق کیفری، جمهوری‌خواهان بر این باورند که اولاً، حقوق کیفری از ماهیتی عمومی برخوردار است و ثانیاً، جرم تهدیدی علیه نظم عمومی و قانون است و آن را باید به‌عنوان یک «خطای عمومی»^۵ به حساب آورد (Dagger, 2011a: 45) که باید با واکنش و مجازات عمومی مواجه شود (Ibid., p. 48). بدین ترتیب، جمهوری‌خواهی جرم را یک تهدید اجتماعی می‌داند که به تضعیف ارزش‌های عمومی منجر می‌شود و علیه نظم عمومی و قانون است. در این دیدگاه، جرم به دلیل آثار گسترده‌ای که در سطح جامعه به‌جامی‌گذارد باید با واکنشی عمومی (مجازات) مواجه شود؛ امری که تا اندازه‌ای در قرابت با اندیشه‌های «اخلاق‌گرایی کیفری» است.

حال، آشکار می‌شود که عموم و امر عمومی در اندیشه جمهوری‌خواهی از جنبه‌های گوناگون برجسته است. براین اساس، جمهوری‌خواهان افزون بر اصل ضرر، اصولی دیگر همچون اخلاق‌گرایی را نیز جزء مبانی مواجهه جرم‌انگاری برمی‌شمارند. توضیح آن‌که بر مبنای استدلال دولین^۶ از اخلاق‌گرایی کیفری، انسجام اجتماعی در یک جامعه بر بنیان‌هایی اخلاقی استوار است که با انجام رفتارهای غیراخلاقی، دچار فروپاشی می‌گردد. بر این مبنا، یک عمل غیراخلاقی می‌تواند به‌عنوان یک امر عمومی تحت عنوان «حق جامعه بر دفاع مشروع از خود»^۷ مورد جرم‌انگاری و مجازات قرار گیرد (Devlin, 1962; به نقل از برهانی، ۱۳۹۴: ۲۱۱). این در حالی است که دیدگاه لیبرال برخلاف سنت جمهوری‌خواه، ممکن است جرم را صرفاً به عنوان تخلفاتی ببیند که به فردی خاص آسیب می‌رساند. بر این اساس، در سنت لیبرال، «بی‌شرمی» می‌تواند مادام که به دیگری ضرری وارد نساخته، امری شخصی تلقی شود، درحالی‌که در دیدگاه مقابل آن، یعنی سنت جمهوری‌خواه، بی‌شرمی «خیانت به خیر عمومی» است.

¹ Res publica

² Common good/public good

³ Civic virtue

⁴ Freedom from domination

⁵ Public wrong

⁶ Patrick Devlin

⁷ Society's right of self-defense

برخی برآنند که رفتار شرم‌آور باشد، نه تنها خود مرتکب را در وضعیت شرم‌آور قرار می‌دهد، بلکه به افراد مرتبط با وی مانند معلمان، خانواده، دوستان و حتی اجدادش نیز بی‌احترامی نموده است. او حتی زمانی که به عنوان نماینده کشور در نظر گرفته می‌شود، می‌تواند باعث شرمندگی کشورش شود. برای مثال، الغاگرایان بردگی در برزیل، پیشینه برده‌داری اجدادشان در این کشور را مایه «شرم ملی» دانسته‌اند (Braga-Pinto, 2014: 177). نکته قابل توجه این است که شرم در فرهنگ جمعی که در آن افراد عمیقاً به هم پیوسته‌اند و فرد اتمیستی به رسمیت شناخته نمی‌شود، در مقایسه با فرهنگ فردگرایانه، برجسته‌تر است. اجتناب از شرم جمعی، می‌تواند افراد را به مراقبت از یکدیگر در یک جامعه سوق دهد (Lu, 2018: 11-12).

براین اساس که حقوق کیفری در اندیشه جمهوری خواه، علاوه بر منفعت اشخاص، کلیت جامعه را نیز مدنظر قرار می‌دهد، جرم‌انگاری رفتارهای بی‌شرمانه به عنوان امری که ناقض هنجارهای جمعی است، پذیرفتنی است؛ زیرا این رفتارها در تضاد با خیر جمعی، نظم عمومی و فضیلت‌گرایی قرار می‌گیرند. به علاوه، کارکرد و رسالت حقوق کیفری در اندیشه جمهوری خواه، اتخاذ یک رویکرد فضیلت‌گراست که ارزش‌های مهمی چون آزادی و استقلال را در جامعه محقق می‌سازد. بر این اساس، آزادی در جمهوری خواهی نه صرفاً به معنای رهایی از مداخله، بلکه به معنای آزادی از طریق قانون تعریف می‌شود. بر این اساس، در اندیشه جمهوری خواهی، آزادی به معنای رهایی از سلطه و اجتناب از قدرت خودسرانه تعریف می‌شود، حال آنکه در سنت فکری لیبرالیسم بر رهایی از مداخله (به جای سلطه) تاکید می‌شود.

دراین راستا، جمهوری خواهی آزادی را به عنوان «آزادی از طریق قانون»^۱ و در چارچوب قوانین عمومی در نظر می‌گیرد تا بدین وسیله مانع از اعمال سلطه حاکمان و همچنین قدرت‌های خصوصی بر افراد گردد، و زمینه مشارکت عمومی و فعالانه شهروندان در امور جامعه فراهم شود (آزادی مثبت)؛ این در حالی است که در سنت لیبرالیسم، «آزادی از قانون»^۲ اهمیت دارد تا بدین واسطه از حریم خصوصی حمایت شود و باب هرگونه مداخله ناروا بسته شود (آزادی منفی). به تعبیری دیگر، لیبرالیسم بیشتر بر حفاظت از حقوق فردی و حریم خصوصی تاکید دارد و ممکن است محدودیت‌های کمتری بر فعالیت‌های شخصی اعمال کند. حال آنکه جمهوری خواهی با جرم‌انگاری رفتارهایی مانند سوءاستفاده از قدرت و جرائم مالی به دنبال حفظ آزادی جامعه از سلطه ناعادلانه است. (Dagger, Op. cit., p. 46). ازاین رو، دایره پذیرش حوزه قابل تقنین از دیدگاه سنت فکری جمهوری خواهی نسبت به لیبرالیسم موسع‌تر است؛ لذا علاوه بر قلمرو عمومی دولتی، قلمرو عمومی غیردولتی نیز می‌تواند در نگاه جمهوری خواه، بستری برای قانون‌گذاری به‌شمار رود؛ زیرا دایره آزادی‌های فردی از دیدگاه این مکتب نسبت به لیبرالیسم مضیق‌تر است. این امر، خود، منجر به دو نتیجه می‌شود: نخست آنکه، رفتار بی‌شرمانه باید در قلمرو عمومی رخ دهد، دیگر آنکه صرف ارتکاب یک رفتار بی‌شرمانه که در خلوت رخ دهد و مضر به دیگری نباشد، از آنجا که تأثیر منفی بر جامعه ندارد، نمی‌تواند موضوع جرم‌انگاری در دیدگاه حقوق کیفری جمهوری خواه قلمداد شود.

باری جمهوری خواهان نیز، همسو با لیبرال‌ها، به کمینه‌گرایی کیفری معتقدند. از نظر آنان صرفاً مهم‌ترین رفتارهای ضد اجتماعی که امکان مقابله با آنها از طریق سازوکارهای غیرکیفری وجود ندارد، باید مشمول اقدامات کیفری شوند. از دیدگاه جمهوری خواهی،

¹ Freedom by/through

² Freedom from

نقض سلطه دیگری یکی از مفاهیم اساسی مرتبط با جرم‌انگاری است؛ در نتیجه جهت مهار پدیده بزهکاری نمی‌توان به وسائلی متوسل شد که خود متضمن ورود ضرر به شهروندان بوده و یا حق سلطه آنان بر خود را نادیده می‌انگارد.

در «قانون جرائم جنسی» انگلستان مصوب ۱۹۵۶، اعمال مختلفی از جمله تعرض شدید به زنان^۱ جرم‌انگاری شده است (Sexual Offences Act, 1956). مقصود از این رفتار، فعالیتی است که در آن یکی از طرفین برخلاف میل خود مجبور به تماس جنسی یا فعالیت جنسی می‌شود؛ تعرض‌هایی که از برقراری رابطه کامل جنسی کمتر است؛ باین حال تعرض شدیدی به شخص مقابل به‌شمار می‌رود. نمونه‌ای از این جرم، لمس اندام تناسلی دیگری، بدون رضایت اوست (Duncan Lewis Solicitors, n.d.).

در این خصوص، دو نکته قابل توجه است. نخست آن‌که به‌نظر می‌رسد جرم‌انگاری این عمل، بر مبنای اصل آزار صورت گرفته است. زیرا اولاً، چنین رفتاری لزوماً منجر به ایجاد ضرر مستقیم و خارجی به دیگری نمی‌شود (برخلاف اصل ضرر)، ثانیاً، در صورت وجود عنصر رضایت، مسئولیت کیفری متوجه مرتکب نخواهد بود (برخلاف اخلاق‌گرایی و پدرسالاری اخلاق‌گرا). از دیگر سو، این رفتار می‌تواند منجر به ایجاد آزار غیرقابل اجتنابی برای بزه‌دیده باشد. به نظر می‌رسد که نظام حقوقی انگلستان همسو با دیدگاه‌های لیبرال، صرف رفتار غیراخلاقی (همچون لمس غیرمتعارفی که با رضایت طرفین باشد) را جرم‌انگاری ننموده، بلکه در جرم‌انگاری این رفتار، اصل آزار را همچون مبنای نظر داشته است. نکته دیگر آن که رضایت دختران زیر ۱۶ ساله در این قانون، در حکم عدم رضایت تلقی شده است. امری که همان‌طور که بیان شد، با پذیرش پدرسالاری بر اطفال از دیدگاه میل نیز مطابقت دارد.

نتیجه

پژوهش حاضر با هدف واکاوی امکان جرم‌انگاری رفتارهای بی‌شرمانه در سپهر عمومی شامل فضاهای عمومی و حوزه و قلمرو عمومی و با تکیه بر تحلیل فلسفی و حقوقی، به بررسی جایگاه این رفتارها در چهارچوب اصول مختلف جرم‌انگار و مکاتب فکری لیبرالیسم و جمهوری خواهی پرداخت. تحلیل‌ها نشان می‌دهند که توجیه جرم‌انگاری چنین رفتارهایی، وابسته به آن است که زاویه نگرش ما به رابطه فرد و جامعه مطابق با کدام دیدگاه فلسفی است و اصولی که برای تحدید آزادی فردی مشروع می‌دانیم کدامند.

در این میان، اصل ضرر با خوانش حداقلی از آن، تنها در مورد ایراد آسیب مستقیم به دیگری امکان جرم‌انگاری را فراهم می‌کند؛ درحالی‌که اصولی چون آزار، پدرسالاری و اخلاق‌گرایی می‌توانند دامنه جرم‌انگاری در حوزه عمومی و حتی گاه خصوصی، را گسترش دهند.

مکتب لیبرالیسم با تأکید بر آزادی به‌مثابه ارزشی بنیادین و اصرار بر عدم مداخله دولت در زندگی خصوصی شهروندان، جرم‌انگاری بی‌شرمی در حوزه عمومی و فضاهای عمومی را تنها در صورتی قابل قبول می‌داند که رفتار مورد بحث، آسیب مستقیم و ملموسی به دیگران وارد سازد. بنابراین، می‌توان گفت لیبرالیسم در زمینه مداخله کیفری رویکردی حداقلی دارد و بر لزوم رعایت احتیاط در محدودسازی آزادی‌های فردی تأکید می‌ورزد.

¹ Indecent assault on a woman

در مقابل، جمهوری خواهی با توجه به تأکیدی که بر مفاهیمی همچون خیر عمومی، فضیلت‌های مدنی و انسجام اجتماعی دارد، از مداخله دولت در مواردی که ارزش‌های اجتماعی را تهدید می‌کند، حمایت می‌نماید. این مکتب، بی‌شرمی در فضای عمومی را نه صرفاً یک امر شخصی، بلکه عاملی می‌داند که می‌تواند بر کل جامعه تأثیر گذاشته و هنجارهای اجتماعی و نظم اخلاقی را مختل سازد. از این منظر، جرم‌انگاری بی‌شرمی می‌تواند در راستای حفظ انسجام اجتماعی و جلوگیری از زوال هنجارهای عمومی موجه باشد.

باری در کشور ما این گونه مباحث آن اندازه که به طور شخصی و مصداقی بررسی شده‌اند به صورت کلان و کلی مورد مطالعه قرار نگرفته‌اند. این رویکرد به این مورد اختصاص ندارد و تا زمانی که دیدگاه و نظریه‌ای مدون در این باره تدوین نشود پرداختن به مصداق‌های مسأله مانند حجاب نمی‌تواند کارساز باشد. به تعبیری دیگر، فقدان نظریه حقوق کیفری در کشور ما کاستی مهمی است که آثار سوء آن در این گونه مسائل پدیدار می‌شود. با این حال در متن مقاله تلاش شد در مباحث گوناگون به دیدگاه اسلامی اشاره کنیم؛ هرچند پیداست که بحث تفصیلی در این باره به فرصت جداگانه‌ای نیاز دارد.

همسو با تدوین نظریه‌ای از حقوق کیفری که مقبول یک انگاره ایرانی-اسلامی باشد، نخست باید دید که آیا آموزه‌های اسلامی دوگانه عمومی/خصوصی را برمی‌تابد؟ در نگاه بدوی بسا به نظر آید که اسلام همه ساحت‌های زندگی شهروندان را مشمول مداخله دولت می‌داند؛ اما ادله استواری که تجسس در زندگی شهروندان را نهی می‌کند این باور را تضعیف می‌کند. از چشم‌اندازی دیگر شاید گمان شود که اهتمام آموزه‌های اسلامی به گسترش اخلاق، مداخله دولت در سپهر خصوصی را تجویز، بلکه توصیه نماید، اما اخلاق و جامعه اخلاقی الزاماً از رهگذر الزام‌های قانونی آن هم در شکل سرکوب کیفری به دست نمی‌آید. در مجموع، نمی‌توان روح فضیلت‌گرایی و اخلاق‌گرایی را در آموزه‌های اسلامی انکار کرد؛ اما از این جا تا توسل به ابزار کیفری شکافی وجود دارد که پرکردن آن آسان نیست.

در نهایت، به نظر می‌رسد که سنجش امکان جرم‌انگاری بی‌شرمی، نیازمند برقراری نوعی توازن ظریف میان احترام به آزادی‌های فردی و پاسداشت انسجام اجتماعی است؛ توازنی که صرفاً از رهگذر گفت‌وگوی فلسفی و حقوقی مستمر میان مکاتب و سنت‌های فکری ممکن خواهد بود.

فهرست منابع

(۱) فارسی

الف) کتب

۱. قرآن کریم (۱۴۰۱). (ترجمه ناصر مکارم شیرازی). مشهد: موسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
۲. آرنه، هانا (۱۳۹۰). وضع بشر (ترجمه مسعود علیا). تهران: انتشارات ققنوس.
۳. آلمن، اندرو (۱۳۹۶). درآمادی بر فلسفه حقوق (ترجمه بهروز جندقی). قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۴. برلین، آیزایا (۱۳۹۸). چهار مقاله درباره آزادی (ترجمه محمدعلی موحد). تهران: انتشارات خوارزمی.
۵. برهانی، محسن (۱۳۹۴). اخلاق و حقوق کیفری. تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۶. بیات، شیرین، و الهه لطفعلی‌زاده (۱۴۰۱). مختصر جرم‌شناسی. تهران: انتشارات دادبانان دانا.
۷. عباسی، بیژن (۱۴۰۲). مبانی حقوق عمومی. تهران: نشر دادگستر.
۸. کدیور، محسن (۱۳۹۳). حق الناس (اسلام و حقوق بشر). تهران: انتشارات کویر.
۹. میل، جان استوارت (۱۳۸۵). درباره آزادی (ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی). تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۰. نوبهار، رحیم (۱۳۸۷). حمایت حقوق کیفری از حوزه‌های عمومی و خصوصی. تهران: انتشارات جنگل جادانه.
۱۱. هابرماس، یورگن، (۱۳۸۶). تحول ساختاری فضای عمومی: کاوشی در باب جامعه بورژوازی (ترجمه جمال محمدی). تهران: نشر افکار.

ب) مقالات

۱۲. استوارسنگری، کورش (۱۴۰۳). لزوم مفهوم‌شناسی حقوقی حوزه عمومی با تأکید بر نقد دیدگاه هابرماس. حقوق عمومی تطبیقی ۱ (۳): ۱-۲۵.
۱۳. برهانی، محسن (۱۳۹۴). جرم‌انگاری حقوق بشری؛ از اقتضائات صحیح اخلاقی تا خودمختاری. دوفصلنامه بین‌المللی حقوق بشر ۱۰ (۱): ۱۰۵-۱۲۰.
۱۴. برهانی، محسن، و محمدرضا رهبرپور (۱۳۹۰). چرایی جرم‌انگاری در قلمرو اخلاق زیستی. مطالعات حقوق خصوصی ۴۱ (۴): ۵۹-۴۱.
۱۵. حاجی‌ده‌آبادی، محمدعلی، و عبدالوهاب کریمی (۱۴۰۰، بهار). شرم و پیشگیری از جرم از منظر دانش جرم‌شناسی و اخلاقی اسلامی. پژوهش‌های اخلاقی ۴۳: ۱۲۵-۱۴۶.
۱۶. نوبهار، رحیم (۱۳۸۱). به‌سوی مجازات‌های هرچه انسانی‌تر. مجموعه مقالات همایش بین‌المللی حقوق بشر و گفتگوی تمدن‌ها، دانشگاه مفید: ۳۲۵-۳۴۴.
۱۷. نوبهار، رحیم، و علیرضا نوبهاری طهرانی (۱۴۰۱، تابستان). مبانی پدرسالاری قانونی با نگاهی به نقش آن در جرم‌انگاری. مطالعات حقوقی ۱۴ (۲): ۳۷۳-۴۰۱.
۱۸. نوبهار، فاطمه (۱۳۹۲). از حوزه عمومی تا فضاها عمومی: بررسی جایگاه فضای عمومی در قوانین جمهوری اسلامی ایران. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه شهید بهشتی.
۱۹. یزدیان جعفری، جعفر، و الهه خیرمند (۱۳۹۴). پدرسالاری کیفری، مفهوم، انواع، مشروعیت و مصادیق آن در حقوق کیفری. حقوق اسلامی ۱۲ (۴۵): ۱۰۶-۶۷.

ج) منابع آنلاین

۲۰. اندیشکده اریحا. (بی‌تا). ترجمه برگرفته از نسخه خطی «کتاب مقدس یعنی عهد عتیق و عهد جدید». بازیابی شده ۹ شهریور ۱۴۰۴ از : <http://www.ariha.com>
۲۱. لغتنامه دهخدا. (بی‌تا). بازیابی شده ۹ شهریور ۱۴۰۴ از : <http://www.dahkhda.com>

(۲) انگلیسی

22. Braga-Pinto, C. (2014). The honor of the abolitionist and the shamefulness of slavery. *Luso-Brazilian Review*, 51(2), 170-199.

23. Cambridge Dictionary. Retrieved 1 August 2026 from:
<https://dictionary.cambridge.org/dictionary/english/shamelessness>
24. Clarkson, C. M. V. (2005). *Understanding criminal law*. London: Sweet & Maxwell Ltd.
25. Dagger, R. (2011a). Republicanism and the foundations of criminal law. In R. A. Duff & S. Green (Eds.), *Philosophical foundations of criminal law* (pp. 44–66). Oxford: Oxford University Press.
26. Dagger, R. (2011b). Republicanism. *The Oxford handbook of the history of political philosophy*. New York: Oxford University Press UK.
27. Devlin, P. (1962). *The enforcement of morals*. Oxford: Oxford University Press.
28. Duncan Lewis Solicitors. (n.d.). *Indecent assault*. Retrieved 31 August 2025 from:
<https://www.duncanlewis.co.uk/Indecent-assault.html#:~:text=Indecent%20assault%20can%20involve%20heterosexual,or%20participate%20in%20sexual%20a,ctivity>.
29. Feinberg, J. (1987). *The moral limits of the criminal law, Volume 2: Offense to others*. New York, US: Oxford University Press USA.
30. Flanders, C. (2006). Shame and the meanings of punishment. *Cleveland State Law Review*, 54. Saint Louis U. Legal Studies Research.
31. Hart, H. L. A. (1963). *Law, liberty, and morality*. Stanford, CA: Stanford University Press.
32. Karp, D. R. (1998). The judicial and judicious use of shame penalties. *Crime & Delinquency*, 44(2), 277–294.
33. Lu, Y. (2018). Shame and the Confucian idea of Yi (Righteousness). *International Philosophical Quarterly*, 58(1), 5–18.
34. Pettit, P. (1997). *Republicanism: A theory of freedom and government*. Oxford: Oxford University Press.
35. Pinter, AndreJ (2004). Public Sphere and History: Historian’s Response to Habermas on the “worth” of the Past. *Journal of Commuincation inquiry*, 28(3).
36. Velleman, J. D. (2001). The genesis of shame. *Philosophy & Public Affairs*, 30(1), 27–52.

پذیرش نشده | در انتظار انتشار | نسخه اولیه | ویراستاری نشده
Accepted | Awaiting Publication | Early Version | Not Copyrighted

References

1. Abbasi, Bizhan. (2023). Foundations of Public Law. Tehran: Dadgostar Publishing. (in Persian).
2. Altman, Andrew. (2017). Arguing about law: An Introduction to the Philosophy of Law. translated by Behrouz Jandaghi. Qom: Imam Khomeini Educational and Research Institute Press. (in Persian).
3. Arendt, Hannah. (2011). The Human Condition. translated by Masoud Alia. Tehran: Qoquos Publications. (in Persian).
4. Ariha. (n.d.). Translation based on the manuscript version of "The Holy Bible: Old and New Testaments." Retrieved September 9, 2025, from <http://bjes.ir/post/Genesis3> (in Persian).
5. Bayat, Shirin, & Lotfalizadeh, Elahe. (2022). Criminology: A Short Introduction. Tehran: Dadbanan Dana Publications. (in Persian).
6. Berlin, Isaiah. (2019). Four Essays on Liberty. translated by Mohammad Ali Movahed. Tehran: Kharazmi Publications. (in Persian).
7. Borhani, Mohsen, & Rahbarpour, MohammadReza. (2011). Why Criminalization Occurs in the Realm of Bioethics? *Private Law Studies*, 41(4), 41–59. (in Persian).
8. Borhani, Mohsen. (2015). Criminalization from Human Rights Perspective, the Demands of the Moral Right to Self-Determination, *The Journal of Human Rights*, 10(1), 105–120. (in Persian).
9. Borhani, Mohsen. (2015). Ethics and Criminal Law. *Tehran Research Institute for Islamic Culture and Thought*. (in Persian).
10. Braga-Pinto, C. (2014). The Honor of the Abolitionist and the Shamefulness of Slavery. *Luso-Brazilian Review*, 51(2), 170–199.
11. Cambridge Dictionary. Retrieved 1 August 2026 from: <https://dictionary.cambridge.org/dictionary/english/shamelessness>
12. Clarkson, C. M. V. (2005). Understanding Criminal Law. London: Sweet & Maxwell Ltd.
13. Dagger, R. (2011a). Republicanism and the Foundations of Criminal Law. In R. A. Duff & S. Green (Eds.), *Philosophical Foundations of Criminal Law* (pp. 44–66). Oxford: Oxford University Press.
14. Dagger, R. (2011b). Republicanism. *The Oxford handbook of the history of political philosophy*. New York: Oxford University Press UK.
15. Dehkhoda Dictionary. (n.d.). Retrieved September 9, 2025, from <https://abadis.ir/fatofa/%D8%B4%D8%B1%D9%85/> (in Persian).
16. Devlin, P. (1962). The Enforcement of Morals. Oxford: Oxford University Press.
17. Duncan Lewis Solicitors. (n.d.). Indecent assault. Retrieved 31 August 2025 from: <https://www.duncanlewis.co.uk/Indecent-assault.html#:~:text=Indecent%20assault%20can%20involve%20heterosexual,or%20participate%20in%20sexual%20activity.>
18. Feinberg, J. (1987). The Moral Limits of the Criminal Law, Volume 2: Offense to others. New York, US: Oxford University Press USA.
19. Flanders, C. (2006). Shame and the Meanings of Punishment. *Cleveland State Law Review*, 54. Saint Louis U. Legal Studies Research.
20. Habermas, Jürgen. (2007), Structural Transformation of the Public Sphere: An Inquiry into a Category of Bourgeois Society. translated by Jamal Mohammadi. second edition. Tehran: Afkar Publishing. (in Persian).
21. Haji Dehabadi, MohammadAli, & Karimi, AbdolVahhab. (2021). Shame and Crime Prevention from the Perspective of Criminology and Islamic Ethics. *Ethical Research*, 43, 125–146. (in Persian).
22. Hart, H. L. A. (1963). Law, Liberty, and Morality. Stanford, CA: Stanford University Press.
23. Kadivar, Mohsen. (2014). Haq al-Nas (Islam and Human Rights). Tehran: Kavir Publications. (in Persian).
24. Karp, D. R. (1998). The Judicial and Judicious Use of Shame Penalties. *Crime & Delinquency*, 44(2), 277–294.
25. Lu, Y. (2018). Shame and the Confucian idea of Yi (Righteousness). *International Philosophical Quarterly*, 58(1), 5–18.
26. Mill, John Stuart. (2006). On Liberty. translated by Javad Sheikholeslami. Tehran: Elmi-Farhangi Publications. (in Persian).
27. Nobahar, Fateme. (2013). From the Public Sphere to Public Spaces: A Study of Public Spaces in Islamic Republic of Iran's Legal System (Master's thesis). Shahid Beheshti University. (in Persian).
28. Nobahar, Rahim, & Nobahari Tehrani, Alireza. (2022). The Foundation of Legal Paternalism with a Look at its Role in Criminalization. *Academic Journal of Legal Studies*, 14(2), 373–401. (in Persian).
29. Nobahar, Rahim. (2002). Toward More Humane Punishments. In *Proceedings of the International Conference on Human Rights and Dialogue among Civilizations* (pp. 325–344). Mofid University. (in Persian).
30. Nobahar, Rahim. (2008). Protection of Public and Private Spheres by Criminal Law. Tehran: Jungle Publications. (in Persian).
31. Ostovarsangari, Kourosh. (2024). Necessity of Legal Conceptualization of the Public Sphere through Criticizing Non-Legal Views with Emphasis on Criticizing the Habermas's Point of View. *Journal of Comparative Public Law*, 1(3), 1–25. (in Persian).

32. Pettit, P. (1997). *Republicanism: A Theory of Freedom and Government*. Oxford: Oxford University Press.
33. Pinter, Andrej. (2004). Public Sphere and History: Historian's Response to Habermas on the "worth" of the Past. *Journal of Communication inquiry*, 28(3).
34. The Holy Quran. (2022). translated by Naser Makarem Shirazi. Mashhad: Razavi Publications. (in Persian).
35. Velleman, J. D. (2001). The Genesis of Shame. *Philosophy & Public Affairs*, 30(1), 27–52.
36. Yazdian Jafari, Jafar, & Kheirmand, Elahe. (2015). Criminal Paternalism: Its Concept, Types, Legitimacy, and Instances in Penal Law. *Islamic Law*, 12(45), 67–106. (in Persian).

پذیرفته شده | در انتظار انتشار | نسخه اولیه | ویراستاری نشده
Accepted | Awaiting Publication | Early Version | Not Copyedited